

سزاگرایی در پرتو قوانین و مقررات کیفری ایران

جلیل غرقی^۱، احمد احمدی^۲

^۱(دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی)، گروه حقوق، واحد مهاباد، دانشگاه آزاد اسلامی، مهاباد، ایران

^۲(استادیار حقوق جزا و جرم‌شناسی)، گروه حقوق، واحد مهاباد، دانشگاه آزاد اسلامی، مهاباد، ایران

نویسنده مسئول:

احمد احمدی

چکیده

سزاگرایی یکی از اندیشه‌های مبنایی مکتب عدالت مطلق به رهبری امانوئل کانت بوده است؛ بدین گونه که مرتکب جرم، مستحق سزا و مجازات است و اجرای عدالت تنها با تحمیل مجازات بر شخص مجرم امکان پذیر است. این تفکر، در سده حاضر بازتعریف شده و مورد توجه فلاسفه و اندیشمندان حقوق کیفری و به تبع آنها، نظام‌های حقوقی گشته است. بازگشت به اندیشه سزاگرایی در کیفر، در پی طرح نظریه «شکست اصلاح و درمان» به عنوان هدف کانونی کیفر-به ویژه در مورد حبس و کیفرها یا نهادهای مشابه آن- و بسیاری ایرادات دیگر به «زندانی‌گرایی در کیفر» شروع شد. نظام حقوق کیفری ایران هم اگرچه در قوانین جزای اسلامی تا حد زیادی با این اندیشه سازگار بوده، در قوانین جزای عرفی نیز به این سمت گرایش پیدا کرده است.

تحقیق حاضر تلاش دارد تا بازگشت به سزاگرایی را در خلال قوانین و مقررات کیفری ایران مورد بحث و بررسی قرار دهد.

کلید واژگان: سزاگرایی، کیفر، ناتوان‌سازی، بازدارندگی، قوانین و مقررات

مقدمه

یکی از مسائلی که همواره بشر و زندگی اجتماعی او را در طول قرون متمادی نشانه گرفته، بزهکاری و جرم است. مجازات یکی از قدیمی-ترین نهادهای بشری است و به عبارت دیگر، مجازات یا سزا دادن پاسخ آشکار بشر به پدیده بزهکاری بوده است. مشکل است بتوان جامعه‌ای را تصور کرد که برای ناقضین قوانین اعم از نوشته یا نانوشته نوعی تنبیه روا ندارد؛ زیرا اداره جامعه متکی به این قوانین است. به علاوه، در بیش تر مکتب‌ها کیفر جایگاهی ثابت و قدیمی دارد. از بُعد مذهبی کسانی که علیه خدا یا خدایان مرتکب جرمی شوند باید منتظر مجازات جهان بالا باشند، حال یا در این دنیا و یا در صورت عدم تحقق، در آن دنیا. نقطه مقابل مجازات، پاداش است و پاداش دادن به خاطر اعمال نیک شاید به میزان سزادهی اعمال بد دارای قدمت و ثبات باشد. با وجود این، کیفر دارای ویژگی خاصی است که اعمال آن را از دیدگاه فلسفی پیچیده می‌کند، حال آن که این مشکل در پاداش وجود ندارد. از آن جا که به لحاظ منطقی همه مجازات‌ها متضمن تحمیل درد و رنج بر مجرم است و طبع انسانی آن را نپسندیده و در شرایط عادی آن را انتخاب نمی‌کند، معمولاً اثری ناخوشایند بر مجازات شونده دارد. مجازات چیزی نیست که بی‌جهت اعمال گردد. اصولاً افراد را به خاطر آن چه انجام داده‌اند کیفر می‌دهند. معنای این مطلب آن است که تعیین مجازات به خاطر نقض قاعده یا قانون است، اما ورای این مطلب مفهومی گسترده نهفته است که اگر مجازات متناسب بوده و اعمال آن ناشی از سوءاستفاده از قدرت نباشد حق مجرم است. مفهوم دقیق «استحقاق» امر پیچیده‌ای است اما غالباً بر این نکته تأکید می‌شود که برای مستحق بودن مجرم لازم است اولاً، با عمل ارادی خویش موجب اعمال مجازات نسبت به خود شده باشد و ثانیاً، این مجازات تا جایی که ممکن است، با جرم تناسب داشته باشد. در این دیدگاه، ناخوشایندی مجازات انکار نمی‌شود بلکه این ناخوشایندی عادلانه توصیف می‌گردد. این دو ویژگی اساسی در مجازات، یعنی ماهیت ناخوشایند و فرض ارتباط آن با عدالت، نقش مهمی در غالب تحلیل‌های فلسفی داشته است (کاتینگهام، ۱۳۸۴، ص ۱۴۸).

سزاگرایی به طور قطع، کهن‌ترین دیدگاه در زمینه توجیه کیفر است. نمونه‌های فراوانی از متون دینی و غیردینی پیشینیان وجود دارند که صحت این ادعا را ثابت می‌کنند. دست‌کم قانون‌نامه حمورابی سند روشنی است که می‌تواند در این زمینه گواهی دهد؛ سندی که بسیاری از اندیشه‌های سزاگرا را در قالبی مدون و منظم بیان کرده است (نجفی ابرندآبادی و رستمی، ۱۳۹۱، ص ۴۶۳). سزاگرایی از قرن هجدهم و آغاز مناقشه توجیه مجازات مغلوب و فایده‌گرایی، نظریه غالب در نظام‌های عدالت کیفری بود. از دهه هفتاد قرن بیستم و پس از افول بازپروری، قرائت‌های نوینی از سزاگرایی مطرح شد و برای مواجهه با انتقادات سنتی استدلال‌های جدیدی شکل گرفت. کیفرگرایی برخاسته از عوامل اقتصادی، جرم‌شناسی و سیاسی زمانه خود و بر سه نظریه سزادهی، بازدارندگی و ناتوان‌سازی مبتنی است. با مطالعه در پهنه قوانین جزایی ایران، می‌توان جلوه‌های تأثیرگذاری این الگو و تمایل مقنن به رویکرد کیفرگرایی را در جرم‌انگاری، کیفرگذاری و تنظیم مواد مختلف قانون، مشاهده کرد.

مباحث تحقیق در دو قسمت بیان می‌شود: نخست مفهوم و مبانی سزاگرایی، و دوم جلوه‌های سزاگرایی در نظام حقوق کیفری ایران.

گفتار نخست - مفهوم‌شناسی و مبانی سزاگرایی

در این گفتار، ابتدا به تبیین معنای سزاگرایی و سپس، خاستگاه سزاگرایی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

الف) مفهوم سزاگرایی

مفهوم سزاگرایی در سطح ابتدایی بر مبنای استعاره «تاوان» مفهومی شناخته شده است؛ برای نمونه، این نوع استعاره برای توجیه کیفر در سطح اجتماعی به این معنا است که مجرم با ارتکاب جرم به جامعه مدیون است و همین که متحمل مجازات شد، می‌توان گفت که بهای جرمش را پرداخته است (کاتینگهام، همان، ص ۱۴۹). در این مورد کیفر خطاکار، نوعی قضاوت اخلاقی است که حدود بین خیر و شر را تعیین می‌کند: خطاکار سزاوار کیفر می‌باشد و کیفر سزای عادلانه اوست (هیوود، ۱۳۸۹، ص ۲۵۴). این سزاواری هم علت و هم دلیل کیفر است و باید قطع نظر از پیامدهای احتمالی‌اش به کار گرفته شود. مبنای چنین قاعده‌ای ایجاد نوعی موازنه بین جرم و کیفر است. جرم موازنه را برهم می‌زند و کیفر وسیله‌ای است برای بازگرداندن موازنه. بر اساس این دیدگاه، مشروعیت مجازات ناشی از جرم ارتكابی است و به همین دلیل باید دقیقاً متناسب با آن باشد. مجازات نمودن مجرم اقامه عدالت کیفری در جامعه است و این بهترین توجیه برای اعمال مجازات است. «عدالت کیفری نظم مختل شده را احیا می‌کند و با مجازات شبیه به بزه تعادل را در جامعه برقرار می‌سازد و به همین دلیل باید طبق مفاهیم قصاص دقیقاً همانند جرم ارتكابی باشد و بین شدت کیفر و شدت بزه شباهت وجود داشته باشد (پرادل، ۱۳۸۱، ص ۱۷). در این دیدگاه برخلاف اندیشه انتقام که صرفاً بر احساسات انتقام‌جویانه مجنی‌علیه یا بستگان او مبتنی است و مجازات را وسیله‌ای برای اعاده حیثیت و آبروی از دست رفته مجنی‌علیه می‌داند، بزهکار مورد تحقیر و توهین قرار نمی‌گیرد بلکه فقط به اندازه کار بدی که انجام داده است، متحمل کیفر می‌گردد.

توجه به جرم ارتكابی، پابندی به اصول اخلاقی، اعتقاد به حسن ذاتی کیفر، تناسب و برابری مجازات با عمل خلاف ارتكابی و عدم توجه به پیامدهای حاصل از اجرای مجازات از اصول اندیشه سزاگرایی است. در واقع با ارتكاب رفتار مجرمانه، اصول اخلاقی چون عدالت مخدوش شده و تنها از طریق اجرای مجازات است که می‌توان نظم مختل شده را احیا نمود. یکی از دلایل ظهور مجدد اندیشه‌های سزاگرا در دوران معاصر، انتقادهای شدیدی بود که به نامعین بودن، نامحدود بودن و نیز پراکندگی اقدامات کیفری وارد می‌شد. در تقابل با رویکردهای پیامدگرا، سزاگرایان در پی آن نیستند که با استفاده از هر شیوه ممکن به اهداف خویش دست یابند. برعکس، تناسب و برابری میان جرم و مجازات، خود یکی از اهداف سیاست‌های کیفری مبتنی بر سزاگرایی است (جوان جعفری و ساداتی، ۱۳۹۰، ص ۱۲۲). استفاده از استعاره «احیای تعادل در جامعه و یا امحای آثار جرم از ضمیر جامعه»، بیان دیگری از اندیشه مکافات گرایی است (همان، ص ۱۲۳).

افزون بر مباحث مذکور، آنچه در اینجا مدنظر است اینکه منظور از سزاگرایی، بازگشت به کیفر یا سزادادن مرتکبان جرایم بعد از مطرح و عملی شدن ایده اصلاح و درمان مرتکبان است (صابری، ۱۳۹۳، ص ۱۴۶). به این معنا که در دوران معاصر، اندیشمندان حقوق کیفری، جرم‌شناسان و قانونگذاران کیفری به این نتیجه رسیده‌اند که جرم‌های ارتكابی کنونی با ابزار اصلاح و درمان قابل پاسخگویی نیستند و به دلیل ماهیت خطرناک و آثار زیانبار جرم‌ها به‌ویژه جرم‌هایی که دارای جنبه بین‌المللی و جهانی هستند، تدابیر اصلاحی عملاً ناکارآمد گشته و به ناچار باید تدابیر سرکوبگرانه و سختگیرانه را اعمال نمود.

ب) مبانی سزاگرایی

آمیختگی اصول بنیادین اندیشه سزاگرایی با گرایش‌های اخلاقی در توجیه مشروعیت کیفر را می‌توان نخستین و اساسی‌ترین خصیصه این اندیشه دانست. در نگاه سزاگرایان، نظم طبیعی عالم که بر محوریت اخلاق تحقق یافته است، کیفر را تنها واکنش مناسب در برابر شرارت می‌داند. منش سزاگرایان در پاسخ به چرایی کیفر، شیوه‌ای پیشینه‌گرا است و از همین جهت است که از نگاه ایشان برای توجیه مشروعیت کیفر، ارتكاب رفتاری خلاف اخلاق کفایت می‌کند (جوان جعفری و ساداتی، ۱۳۹۱، ص ۶۱). با شروع عصر روشنگری دیدگاه «بزهکار بد یا پلید» رو به افول نهاد و در نتیجه کیفرهای بسیار سخت و عموماً بدنی یا شکنجه‌آمیز برای بزهکاران کم‌کم تعدیل و حذف یا تبدیل به انواع قابل قبول تری شد. در ادامه و تحت تأثیر گرایش‌های فکری یا همان مکاتب جرم‌شناختی مختلف در این دوره، به‌ویژه از نیمه دوم سده نوزدهم، انواع کیفر حبس و اقدامات محدودکننده علیه بزهکاران از طریق نگهداری آنان در فضاها و مؤسسات بسته یا کنترل شده‌ای نظیر زندان و تحت اسامی مختلفی مثل مؤسسات یامراکز اصلاح و تربیت گسترش چشمگیری یافت. اما دیری نپایید که انتقادات شروع شد و واقعیت‌های جدیدی رخ داد تا از نیمه دوم سده بیستم و به‌ویژه از دهه هفتاد به بعد تحولات فکری و عملی متعددی در تشدید کنترل جرم و واکنش در برابر بزهکاران در آمریکا و اروپا و به تدریج در سایر نقاط دنیا به وقوع پیوندد (صفاری، ۱۳۸۶، ص ۱۰۰ و ۱۰۱).

بنابراین، به سهولت می‌توان دریافت که کانون توجه منطقی مجازات از نگاه سزاگرایان، تنها جرم ارتكابی است. در حقیقت با ارتكاب رفتار مجرمانه، کیان اخلاق و اصول اخلاقی چون عدالت مخدوش گردیده و این عدالت کیفری است که نظم مختل شده اجتماع را دوباره احیا خواهد نمود و با مجازاتی شبیه به بزه ارتكابی تعادل را در جامعه برقرار خواهد ساخت (پرادل، همان، ص ۱۸). از همین جهت است که در نگاه سزاگرایان، «استحقاق بزه‌کارانه» و به تعبیری «استحقاق مجازات» مفهومی بنیادین تلقی می‌گردد.

بازگشت به اندیشه سزاگرایی در کیفر، در پی طرح نظریه «شکست اصلاح و درمان» به عنوان هدف کانونی کیفر-به‌ویژه در مورد حبس و کیفرها یا نهادهای مشابه آن- و بسیاری ایرادات دیگر به «زندان‌گرایی در کیفر» شروع شد و به دنبال طرح و افزایش انتقادات در زمینه‌های دیگر مربوط به سیاست جنایی گسترش کمی و کیفی یافت. یکی از مهم‌ترین و محوری‌ترین این انتقادات که بیشترین تأثیر را بر بازگشت به کیفر و سایر اقدامات تشدید کنترل داشته ناتوانی دولت در برقراری امنیت و ارتقای کیفیت زندگی شهروندان از طریق جلوگیری از بزه دیده شدن خیل عظیم آنان و متوقف یا کنترل کردن نرخ رو به رشد جرایم چه در سطح ملی یا فراملی بوده است (صفاری، همان، ص ۱۰۳). همچنین تحولاتی در رشته بزه دیده‌شناسی با پیدایش «نهضت حمایت از بزه دیده» و لزوم توجه روزافزون به نیازهای بزه دیدگان، به‌ویژه زنان و کودکان، در سطوح مختلف ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی رخ داد. این تحولات اگرچه از یک سو به پذیرش عدالت ترمیمی^۱ و عدالت غیررسمی^۲ و راهکارهای آنها و در برخی موارد نیز به تعدیل یا جایگزینی کیفرها و پذیرش شیوه‌های رسیدگی غیرکیفری انجامید اما از سوی دیگر نیز کم و بیش با تشدید و تقویت کمی و کیفی برخورد با بزهکاران و کنترل دقیق تر و ظریف تر آنان در نظر و عمل همراه بوده است (همان، ص ۱۰۴). از این رو، دولت‌های غربی عموماً در رابطه با مسئله مبارزه با جرم و

^۱ -Restorative Justice

^۲ - Informal Justice

واکنش در برابر بزهکاری از «رفاه‌محوری و اصلاح» به «امنیت‌محوری و تنبیه» روی آورده و شیوه‌های کنترلی خود را برای عموم جرایم و بزهکاران در قالب‌ها و توجیهات متعددی گسترش و عمق بخشیدند و در برابر جرایم یا بزهکاران معینی نیز بسیار شدید و غیرمنعطف موضعگیری نموده و از ابزارهای تنبیهی و سرکوبگر بهره جستند.

اگرچه این تحولات علمی و عملی با عناوین و انگیزه‌های متفاوتی شناخته شده و در زمان‌ها و مکان‌های مختلفی معرفی و بکار گرفته شده‌اند یا از لحاظ مبانی فکری و شیوه‌های کاربردی در یک سطح قرار نمی‌گیرند اما همگی دارای یک عنوان و مسلک فکری واحد به یکدیگر پیوند زد و مورد تحلیل قرار داد. این مسلک فکری و اندیشه کیفری همان مکتب نئوکلاسیک جدید است که همانند اسلاف خود-مکتب نئوکلاسیک سده نوزدهم- ترکیبی از اندیشه‌های متفاوت و حتی متعارض در برخورد با بزه و بزهکاری است. این مکتب از لحاظ فلسفی و در نوع آمریکایی خود بیشتر با نظریه سزاگرایی کلاسیک و کیفر عادلانه بر مبنای جرم ارتكابی قرابت دارد، هرچند طرفداران با توجیهات متعددی سعی کرده‌اند آن را با زبان و ادبیات کیفری روز تبیین نمایند (به نقل از: صفاری، همان، ص ۱۰۵). مهم-ترین وجه این مکتب در ارتباط با کیفر این است که فارغ از علل و عوامل بزهکاری و با صرف‌نظر کردن از امکان یا عدم امکان نتیجه‌بخشی یا کارایی کیفر به ویژه در بعد اصلاحی، تجدیدنظر در برخورد با بزهکاران و تقویت و تشدید آن دنبال می‌شود.

سزاگرایی و کیفر شایسته برای مرتکب و به تبع آن کاهش اختیارات فردی و تصمیم‌گیری‌های ناسازمند و حساب نشده برای کاهش تبعیض یا تفاوت در کیفردهی، گرانیگاه مکتب نئوکلاسیک جدید است. این دغدغه اساسی که ناشی از تجربه طولانی و ناموفق کیفرهای اصلاحی بود، در زمان حاضر با توجیهات فلسفی و دیدگاه‌های سیاسی متنوعی مطرح و مزوج گردیده و به شیوه‌های متفاوتی به اجرا در آمده است. هارت، فیلسوف معاصر، اندیشه سزاگرایی و ویژگی‌ها یا پیامدهای منطقی آن را در سه امر می‌داند: یکی اینکه مرتکب صرفاً زمانی کیفر می‌شود که با اختیار خود و از روی عمد بر خلاف اخلاق رفتار کرده باشد، دوم اینکه مجازات چنین شخصی باید با میزان زشتی و شدت رفتار مجرمانه متناسب یا هم درجه باشد و آخر اینکه کیفر چنین شخصی پسندیده و قابل قبول یا عادلانه باشد (به نقل از: صفاری، همان، ص ۱۱۰).

به تبع همین توجیهات فلسفی در نظر مکتب نئوکلاسیک جدید، جرم یک رفتار آگاهانه و انتخابی بوده و مجازات فرع بر مسئولیت و آزادی اراده است. به عبارت دیگر، اعمال کیفر و مجازات کردن محکوم در این مکتب، نتیجه بدیهی ارتکاب جرم فرض می‌شود، همانگونه که جبران خسارت در امور مدنی لازم و بدیهی است، هرچند آثار دیگری به دنبال نداشته باشد. در عین حال، در برخی گرایش‌های فکری و فلسفی ترکیبی از سزاگرایی و پیامدگرایی در کیفر نیز مورد استناد قرار می‌گیرد و در آنها به ارباب، توان‌زدایی و تشفی خاطر بزه دیده یا احساس امنیت از طرف جامعه نیز اشاره می‌گردد (کاواوینو و دیگنان، ۱۳۸۴، ص ۲۸۰).

یکی دیگر از نتایج منطقی اندیشه سزادهی و در نتیجه محورهای مورد قبول نئوکلاسیک جدید این است که معیار سنجش کیفر، عمل مجرمانه و نه ویژگی‌های مرتکب آن است. بنابراین بایستی انواع کیفرها بر اساس جرایم مربوط درجه‌بندی و معین باشند یعنی اینکه عمل مرتکب به چه میزان زشت و قابل سرزنش است تا مجازات نیز نماینگر همین میزان زشتی باشد (صفاری، همان، ص ۱۱۲). به هرحال، با وجود تمامی باورهای خشونت‌گرایانه که نسبت به این اندیشه در اذهان رسوخ نموده است، هیچگاه نمی‌توان با صدور حکمی مطلق، سزاگرایی را به مثابه خشونت‌طلبی در سیاست کیفری دانست. چراکه سزاگرایان بیش از آنکه شیفته خشونت باشند در پی پاسداری از مفهوم استحقاق و تناسب در مجازات‌اند. سزاگرایان بیش از آنکه در پی برداشتن گام‌های عقلانی برای کاهش جرم باشند، به دنبال تحقق این اندیشه‌اند که مجرمان آنچه را شایسته هستند دریافت نمایند (وایت و هینز، ۱۳۸۶، ص ۹۳).

گفتار دوم- جلوه‌های سزاگرایی در نظام حقوق کیفری ایران

گفتار حاضر به بیان مهم‌ترین و برجسته‌ترین جلوه‌های سزاگرایی نظام حقوقی ایران در پرتو قوانین و مقررات موضوعه اختصاص دارد.

الف) سزاگرایی در گونه‌های مجازات‌ها

در قانون مجازات اسلامی، تقسیم‌بندی چهارگانه‌ای از مجازات‌ها پذیرفته شده است: قصاص، حد، دیه و تعزیر. از آنجا که مبنای این تقسیم‌بندی، بر اساس انواع مجازات در شرع است، اهداف شارع مقدس در تحمیل محکومیت کیفری که مورد پذیرش قانونگذار ایران نیز قرار گرفته است، مطرح می‌شود.

۱- سزاگرایی در کیفر قصاص

قصاص را می‌توان بارزترین شکل آموزه سزادهی تلقی کرد که هدف بازپروری در آن راه ندارد. در کیفر قصاص قانونگذار هدف انتقام و تلافی خصوصی را تعقیب می‌کند زیرا اجرای آن موکول به درخواست بزه دیده یا اولیای دم می‌شود و ظاهراً شارع خود را در اجرا یا عدم

آن ذینفع نمی‌داند. به عبارت دیگر، می‌توان گفت که در قصاص مهم‌ترین معیار سزادهی یعنی لزوم رعایت تناسب به کرات مورد تأیید قرار گرفته است (رایجیان اصلی و میرمجیدی، ۱۳۹۰، ص ۴۱). برای نمونه، آنجا که شارع اساره می‌کند به قصاص چشم در مقابل چشم یا گوش در مقابل گوش، یا آنجا که در قانون در باب شرایط و کیفیات عضو اشاره می‌شود به مماثلت عرفی (ماده ۴۰۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲)، مؤکداً رعایت تناسب و مماثلت بین جرم و مجازات از جنبه سزادهی آن مورد توجه بوده است و جنبه عمومی و تعزیری قتل یا صدمه‌های بدنی عمدی مستوجب قصاص در ماده ۶۱۲ قانون مجازات اسلامی بخش تعزیرات مصوب ۱۳۷۵، زیر شعاع این جنبه خصوصی و حق‌الناسی قرار می‌گیرد.

۲- سزاگرایی در کیفر حد

در کیفرهای حدی، نفس اجرای کیفر اهمیت دارد و آثار اثباتی یا سلبی ناشی از آن زیر شعاع این مسئله قرار دارد. در واقع، قانونگذار در اجرای این مجازات‌ها به دنبال اجرای عدالت مطلقه آسمانی، صرف‌نظر از عواقب احتمالی آن است (همان). برای نمونه، جنون در مرحله اجرای محکومیت مانع از اجرای حکم نیست. در ماده ۱۵۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، جنون محکوم‌علیه مانع اجرای حکم تلقی نشده است. شایان ذکر است که این نظر هم وجود دارد که هدف شارع مقدس در حدود، بازدارندگی است. اما از آنجا که حدود عمدتاً به جرایمی مثل زنا، لواط و غیره مربوط می‌شود و با توجه به اینکه شارع آگاهانه خواسته است تا اثبات این جرایم را دشوار بکند، از این رو، می‌توان گفت که شارع مقدس بر آن بوده تا حد امکان این جرایم اثبات نشود. چراکه مجازات‌هایی که با قصد بازدارندگی تسهیل می‌شوند تابع اصل تناسب و دقت و پرده‌پوشی نیست و ارباب اصولاً مستلزم اعلام و علنی‌سازی است تا دیگران درس عبرت بگیرند. بنابراین، می‌توان گفت در حدود هم هدف اصلی، سزادهی است (داودی گرمارودی، ۱۳۸۴، ص ۸۳).

۳- سزاگرایی در دیات

در دیات هم که جنبه مالی دارد و بعد از محکومیت جانی از دارایی او اخذ می‌شود، چه به عنوان کیفر اصلی و چه در جایی که به عنوان بدل از قصاص مورد حکم قرار می‌گیرد، اصل سزادهی و استحقاق کاملاً مشهود است. برای نمونه، در دیات هم جنون مانع اجرای حکم نیست. از این رو، ملاحظه می‌شود که در دیات هم رویکرد سزاگرایی برجسته است.

۴- سزاگرایی در تعزیرات

در تعزیرات از آنجا که نص خاصی اندازه و نوع آن را معین نکرده و این دسته از مجازات‌ها نامعین است، تعیین و اجرای آن در شریعت به «ما یراه الحاکم» بستگی دارد و این ویژگی باعث این تصور شده که هدف شارع در این مجازات‌ها اصلاح و بازپروری مجرم است. نکته-ای که همیشه در بحث تعزیرات باید لحاظ شود این است که منظور از حاکم، قاض صادرکننده حکم مجازات است یا حاکم جامعه اسلامی؟ آنچه که منطقی‌تر به نظر می‌رسد این است که حاکمیت باید بتواند با توجه به نیازهای جامعه و اینکه در هر دوره چه اقتضائاتی وجود دارد، نوع و میزان مجازات جرایمی را که در محدوده این دسته از جرایم قرار می‌گیرد، تعیین کند. حتی اگر معتقد باشیم منظور از حاکم، قاضی صادرکننده حکم است؛ این به آن معنا نیست که قاضی نتواند جنبه سزادهی را بر اصلاح و بازپروری ترجیح دهد. از طرف دیگر، این نکته که در تعزیرات باید به حداقل مجازات اکتفا کرد، شاید باعث ایجاد شبهه شود. اما باید گفت یکی از اصول بسیار مهم در کیفرهای استحقاقی، هم تناسب و هم اکتفا به حداقل کیفر است، به‌ویژه که رویکرد محدود سزادهی بر آن تأکید خاصی دارد. بنابراین، این موضوع به معنای ترجیح بازپروری بر سایر اهداف مجازات نیست، بلکه هدف این بوده که تا جامعه اسلامی، خود، مجازات‌های تعزیری را با توجه به نیازها و مقتضیات روز جامعه وضع کند (رایجیان اصلی و میرمجیدی، همان، ص ۴۳).

قانونگذار برای نمونه، در اعمال کیفر شلاق در تعقیب هدف اجرای عدالت مطلق است و اصلاح و بازپروری را دنبال نمی‌کند. البته ممکن است در موارد خاصی در نتیجه اعمال و اجرای کیفر شلاق محکوم‌علیه متنبه شده و دوباره مرتکب جرم نگردد. اما در واقع، هدف، این نیست. حتی اگر معلوم شود که اجرای کیفر هیچ تأثیری در رفتار بعدی محکوم‌علیه نخواهد داشت و یا حتی ممکن است تأثیر منفی و معکوس هم به همراه داشته باشد، بازهم قانونگذار تردیدی در اجرای کیفر به خود راه نمی‌دهد.

در کیفرهای مالی و جزای نقدی نیز چون خواه ناخواه خصوصیات ارباب وجود دارد، هدف سزادهی کاملاً مشهود است. حتی در مزیت و برتری این مجازات‌ها بر سایر کیفرها، حقوق‌دانان به حق گفته‌اند که مجازات‌های نقدی حتی در صورت تکرار هم جنبه عادی و تکراری به خود نمی‌گیرد و همیشه خصوصیات سزادهی را دارد.

در خصوص حبس‌های تعزیری، به روشنی نمی‌توان گفت که آیا اجرای چنین مجازاتی، ما را به هدف اصلاحی و بازپرورانه زندان نزدیک می‌کند یا خیر؟ به‌گونه‌ای که امروزه در نقش اصلاحی زندان تردیدهایی به وجود آمده و نواقص و کاستی‌های زندان، کارایی و

فایده‌مندی آن را زیر سوال برده است (جوانفر، ۱۳۸۴، ص ۳۰-۲۸). برای نمونه، قانونگذار ایران در خصوص جرایم علیه امنیت سیاست شدیدی را اعمال کرده است. اعمال سیاست شدید و سختگیرانه نسبت به جرایم علیه امنیت از یک سو بیانگر تأثیرپذیری قانونگذار از نظریه سزادهی است؛ زیرا، قانونگذار در تعیین مجازات‌ها به نوع جرم توجه کرده است که مجازات تعیین شده متناسب با شدت جرم، شدید و سنگین باشد و از سوی دیگر، استفاده فراوان از مجازات حبس، آن هم به صورت طولانی مدت و مجازات اعدام با ویژگی‌های نظریه بازدارندگی خصوصاً بازدارندگی عام به عنوان یکی از ابزارهای فایده‌گرایی نیز، مطابقت دارد (غلامی و افضلیان، ۱۳۸۹، ص ۱۶۰).

در جرایم علیه تمامیت جانی و جسمانی، ۲۴ مورد مجازات‌های تعزیری از مجموع ۲۲۸ مورد، به این جرایم اختصاص دارد و این آمار نشان می‌دهد که قانونگذار در تعیین مجازات برای اینگونه جرایم به نوع و شدت جرم ارتكابی و به عبارتی میزان آسیبی که به جسم فرد وارد شده است، توجه کرده و از طرف دیگر، تمایل به استفاده فراوان از مجازات حبس به عنوان مجازات اصلی داشته است. این امر نشان می‌دهد که قانونگذار در حوزه جرایم علیه تمامیت جسمانی نیز از نظریه سزادهی تأثیر پذیرفته است (همان، ص ۱۶۲).

در کتاب پنجم قانون مجازات اسلامی ۱۲ مورد از کل مجازات‌های تعیین شده به جرایم علیه اموال عمومی و ۲۸ مورد به جرایم علیه اموال خصوصی اختصاص دارد. توزیع مجازات بیانگر این است که قانونگذار در برخورد با جرایم علیه اموال عمومی نیز تحت تأثیر نظریه سزادهی به نوع جرم توجه کرده و به دنبال ایجاد تناسب میان جرم و مجازات بوده ولی بیشتر تحت تأثیر نظریه بازدارندگی بوده است؛ زیرا، در بسیاری از موارد با وجود اینکه مجازات متناسب در برخورد با این گروه از جرایم، مجازات جزای نقدی است، اما قانونگذار به علت بی‌اعتمادی به این مجازات، از این حربه استفاده نکرده و همچنان بر استفاده از مجازات حبس به عنوان مجازات اصلی اصرار ورزیده است (همان، ص ۱۶۳). در جرایم علیه اموال خصوصی، قانونگذار نه تنها بر استفاده از مجازات حبس خصوصاً طلالی مدت تأکید داشته، بلکه در بسیاری از موارد مجازات شلاق را نیز، به عنوان مجازات اصلی به مجازات حبس اضافه کرده است و همین امر گویای سیاست سختگیرانه قانونگذار در برخورد با این جرایم است.

بدین‌سان، در خصوص مجازات‌های مورد قبول مکتب نفوکلاسیک جدید (بانی اندیشه بازگشت به سزاگرایی) و سیاستگذاری در این زمینه نیز این مکتب ضمن قبول مجازات‌های معمول، استفاده گسترده‌ای از مجازات سالب آزادی می‌نماید و میزان محکومیت به مجازات حبس، پس از ظهور نفوکلاسیسم نوین رشد فزاینده‌ای داشته است.

بررسی دقیق مجازات‌های تعیین شده در کتاب پنجم قانون مجازات اسلامی و مذاکراتی که در هنگام تصویب این کتاب در مجلس شورای اسلامی صورت گرفت، نشان می‌دهد که قانونگذار ایران در تعیین مجازات‌های تعزیری از یک سو، نوع و شدت جرم را ملاک قرار داده و تحت تأثیر نظریه سزادهی بوده و از سوی دیگر در تعیین نوع و میزان این دسته از مجازات‌ها از ابزارهای نظریه کلان فایده‌گرایی نیز، بهره برده است. به عبارت دیگر، در شکل‌گیری ساختمان مجازات‌های کتاب پنجم قانون مجازات اسلامی، نظریه سزادهی نقش اصلی و مبنایی را ایفا کرده و نظریه بازدارندگی و سلب توان بزهکاری به عنوان نظریه‌های تکمیلی و برای پر کردن خلأهای نظریه سزادهی وارد عرصه شده و ایفای نقش کردند.

ب) حذف مقررات عفو و بخشودگی

عفو و بخشودگی در خصوص مرتکبان جرم‌ها در اندیشه سزاگرایی به دلیل تزلزل حتمیت و قطعیت مجازات‌ها، سبب کاهش اثر اراعی و ترویج فرهنگ بی‌کیفری می‌گردد. زیرا، عفو و بخشودگی به دنبال منافع زودگذر بوده و اجرای عدالت کیفری پایدار را شدیداً تحت تأثیر قرار می‌دهد.

شایان ذکر است که مخالفت با این نهاد قدمتی به درازای عصر بکاریا دارد. وی در رساله‌ی جرایم و مجازات‌ها، با اعطای عفو به شدت مخالفت نموده و می‌نویسد: «حق مجازات به یک فرد تعلق ندارد بلکه از آن همه‌ی شهروندان یا از آن هیأت حاکمه است. یک شهروند تنها می‌تواند به سهم خود از آن چشم‌پوشد و سهم دیگران را نمی‌تواند نادیده بگیرد... خوشا ملتی که رحم و عفو را (در برابر جنایات و جرایم هولناک و شدید) شوم می‌پندارد» (بکاریا، ۱۳۷۴، ص ۹۸)؛ چرا که، عفو امید ارتکاب جرم و تداوم آن را در دل مرتکب زنده نگه می‌دارد.

پ) عدم امکان تعلیق مجازات

تعلیق مجازات‌ها یکی از نهادهای ارفاق‌آمیز حقوق کیفری در جهت اصلاح و بازپروری مجرمان به‌شمار می‌رود. لیکن، بانیان اندیشه سزاگرایی، مرتکبان جرم‌ها را به دلیل داشتن حالات خطرناک (ارتکاب جرم همراه با برنامه‌ریزی و سبق تصمیم) و نیز، وخیم و شدیدبودن آثار جرم‌ها و پیچیدگی جرم (به ویژه جرایم فراملی)، از بهره‌مندی نهاد مذکور محروم‌اند. محرومیت مجرم از نهادهای ارفاق‌آمیز حقوق کیفری به‌نوعی تشدید مجازات -تحمل کردن کامل مجازات- قلمداد می‌شود.

در نظام حقوقی ایران، برای نمونه، در خصوص قاچاق عمده ارز و میراث فرهنگی به موجب تبصره ۵ ماده ۲ قانون مجازات اخلال گران در نظام اقتصادی کشور مصوب ۱۳۶۹ هیچ یک از مجازات‌های مقرر در این قانون تعلیق پذیر نیستند. همچنین به موجب ماده ۴۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، جرم‌های مربوط به مواد مخدر، جرایم علیه امنیت داخلی و خارجی کشور، جرایم سازمان یافته، آدم رایی و غیره از دایره شمول تعلیق مجازات خارج شده‌اند.

(ت) عدم شمول قاعده مرور زمان

پذیرش یا عدم پذیرش مرور زمان همانند اغلب مباحث علوم اجتماعی و انسانی چالش‌های بسیاری داشته است به گونه‌ای که سیستم‌های مختلف حقوقی در هر دوره‌ای متناسب با ساختار حاکمیت با این قاعده برخورد متفاوت داشته‌اند. برخی از سیستم‌ها، مرور زمان را به طور مطلق پذیرفته، و برخی با آن مخالفت کرده، و عده‌ای هم راه حل بینابین برگزیده‌اند (آشوری، ۱۳۸۰، صص ۱۸۴-۱۸۲). نخستین انتقاداتی که به مرور زمان وارد شده است به دلایل بکار و بنیاد متکی است. سپس اثبات گرایان (مکتب تحقیقی)، شمول مرور زمان را در مورد جانین مادرزاد و بزهکاران به عادت رد کردند، اما در مورد جرم‌های بزه‌کاران اتفاقی شمول مرور زمان را پذیرفتند (فرانسیون، ۱۳۹۰، ص ۱۸۵). قدر متیقن و وجوه مشترک برخورد با قاعده مرور زمان، عدم پذیرش آن در جرم‌های است که به دلیل شدت و حدت بسیار به عنوان تهدیدی جدی برای بنیان انسان‌ها و جوامع آنها محسوب می‌گردد. از این رو، جرم‌های جهانی از آن-جا که آثار و تبعات منفی وسیع و جبران ناپذیری برای بشر دارند، مشمول مرور زمان نمی‌شوند. «در عرصه حقوق بین‌الملل، نظریه حقوقی معاصر، بیشتر بر ماهیت و اهمیت خاص جنایات جنگ و جنایات علیه بشریت پافشاری می‌کند و از این موضوع نتیجه می‌گیرد که وقتی پای اعمال خلاف حقوق طبیعی، عرف بین‌الملل و اصول کلی حقوق کیفری که ملل متمدن آن را شناخته‌اند در میان باشد، مرور زمان نمی‌تواند هیچ گونه نقشی در این میان بازی کند» (همان). در گستره بین‌المللی در اسناد و مدارک بین‌المللی از جمله معاهدات مهم حقوق بشری، موضوع مرور زمان مسکوت گذاشته شده است. در مقررات راجع به محاکم نورنبرگ و توکیو نیز هیچ اشاره‌ای به این نهاد حقوق کیفری نشده بود. همچنین، در اساسنامه دادگاه‌های یوگسلاوی و رواندا، و نیز، قانون جرایم علیه صلح و امنیت بشری ذکری از مرور زمان نیامده است (میرمحمدصادقی، ۱۳۸۳، ص ۲۳۴ و بعد).

بحث عدم پذیرش مرور زمان در جنایات بین‌المللی از سال ۱۹۶۰ آغاز شد و نخستین بار در کنوانسیون عدم پذیرش مرور زمان نسبت به جنایات جنگی و جنایات علیه بشریت مصوب ۱۹۷۵ نمود پیدا کرد و سپس در برخی از کنوانسیون‌های اروپایی نظیر کنوانسیون اروپایی عدم اعمال مرور زمان نسبت به جنایات علیه بشریت و جنایات جنگی مصوب ۱۹۷۴ وارد گردید. این دو کنوانسیون صریحاً عدم شمول مرور زمان را نسبت به جنایات جنگ و جنایات علیه بشریت اعلام می‌دارند؛ اما شعاع عمل آنها در نظام بین‌المللی به دلیل نبود ابزار کافی برای مجازات این جنایات از نظر حقوقی محدود بود. به علاوه، جز تعداد محدودی از کشورها بقیه به دلایل مختلف از امضا و تصویب این کنوانسیون‌ها خودداری نمودند. تا این که ماده ۲۹ اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی به صراحت این موضوع را مورد توجه قرار داده و مقرر داشت: «جنایات‌های داخل در صلاحیت دیوان مشمول هیچ یک از مقررات مرور زمان نخواهد بود.» با تصویب این ماده، دیوان بر خاصیت عرف بین‌المللی (مورد موافقت جامعه جهانی) بودن قاعده مرور زمان صحه گذاشته و سبب جبران نقایص و قصور معاهدات بین‌المللی و رویه عملی دولت‌ها در خصوص عدم پذیرش این قاعده گردید. همچنین، بند ۸ ماده ۳ کنوانسیون مبارزه با قاچاق مواد مخدر و روان گردان مقرر داشته است که «هر یک از اعضا در صورت اقتضا تحت حقوق داخلی خود یک دوره مرور زمان طولانی را برای شروع اقدامات قانون نسبت به هر یک از جرایم موضوع بند ۱ این ماده و دوره طولانی تری را، در صورتی که متهم از چنگال عدالت گریخته باشد، مقرر خواهد نمود.» و ماده ۲۹ کنوانسیون مریدا، تحت عنوان «قاعده مرور زمان» نیز، در این خصوص بیان داشته است: «هر کشور عضو در صورت اقتضا طبق قانون داخلی خود، قاعده مرور زمان طولانی را برقرار خواهد نمود که در دادرسی‌های هر جرم احراز شده طبق این کنوانسیون را آغاز نماید و در صورتی که مجرم از اجرای عدالت گریخته باشد، قاعده مرور زمان طولانی تر را برقرار یا تعلیق قاعده مرور زمان را پیش‌بینی خواهد کرد.» ملاحظه می‌شود که رویکرد دو سند مذکور، به نوعی عدم پذیرش مرور زمان -مرور زمان طولانی- را مورد تأیید قرار داده است.

قانون گذار ایران بعد از پیروزی انقلاب به دلایل ایرادهای شرعی، نهاد مرور زمان را به طور کلی از مجموعه قواعد و مقررات حذف نمود. نهاد مرور زمان دوباره در سال ۱۳۷۸ در قالب قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری احیا گردید لیکن این بار قلمرو آن محدود به جرم‌های مشمول مجازات‌های بازدارنده و اقدامات تأمینی و تربیتی شد (مواد ۱۷۶-۱۷۳). شایان ذکر است، علی‌رغم احیای مرور زمان، این بار ابهام در تفکیک جرم‌های مشمول مجازات‌های تعزیری و بازدارنده دامن گیر مجریان قانون گردید. به هر حال، قانون گذار ایران در تدوین قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، این مهم را با دقت و ظرافت بیشتری مورد توجه قرار داده است و تا حد زیادی دایره اعمال آن را مشخص نموده است (مواد ۱۱۳-۱۰۵). حتی در خصوص برخی از جرم‌های جهانی نیز به صراحت در ماده ۱۰۸ مقرر می‌دارد: «جرائم ذیل مشمول مرور زمان تعقیب، صدور حکم و اجراء مجازات نخواهد شد: ۱. جرائم علیه امنیت داخلی و خارجی

کشور؛ ۲. جرائم اقتصادی (کلاهبرداری و جرائم موضوع تبصره ماده (۳۵) این قانون)؛ ۳. جرائم موضوع قانون مبارزه با مواد مخدر». همچنین، مطابق تبصره ماده‌ی ۳۵ جرم‌هایی نظیر ارتشا، قاچاق کالا، پول‌شویی، اخلاخ در نظام اقتصادی کشور و غیره از شمول مرور زمان خارج شده‌اند.

بدین‌سان، می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که جرم‌های جهانی به‌سبب آثار و تبعات منفی آنها چه در اسناد فراملی و چه در قوانین و مقررات ملی، نهاد مرور زمان نسبت به آنها اعمال نمی‌شود و این هم یکی دیگر از مواردی است که باعث شده رویکرد قانونگذار به رویکرد سزادهی تغییر مسیر دهد.

ث) تأثیرگذاری رسانه‌ای و افکار عمومی

جلوه‌هایی از تأثیر اعتراض‌ها یا حمایت‌های مردمی بر سیاست‌های کیفری و رویه‌های علمی نهادهای عدالت کیفری در ایران را می‌توان در اعتراض‌های عمومی و تجمع مردم در برابر دادگستری‌ها در پی وقوع برخی از پدیده‌های مجرمانه مهم و درخواست رسیدگی فوری و اعمال مجازات‌های شدید نسبت به متهمان، به روشنی مشاهده کرد. علاوه بر این، طرح انتظارات عمومی از دستگاه قضایی و پلیس در رسانه ملی، روزنامه و تریبون‌های نماز جمعه، راه پیمایی‌های نمادین در اعتراض به عملکرد نهادهای رسمی در برابر فساد یا تشکر از نیروی انتظامی و دستگاه قضایی در اجرای قاطعانه طرح مقابله با افرادی که «راذل و اوباش» خوانده می‌شوند و گرداندن آنها در میدان‌ها و مکان‌های عمومی شهر را نیز باید در این راستا تجزیه و تحلیل کرد. مروری بر تحولات نظام قانونگذاری در مورد تشدید کیفرهای قانونی، موید حاکمیت رویکرد احساسی بر حوزه قانونگذاری است که به برخی از این جلوه‌های ناشی از عوام-گرایی کیفری یا سیاست زده که اغلب آنان در قالب طرح و از سوی نمایندگان مجلس شورای اسلامی (نه از سوی دولت) در نظام قانونگذاری ایران مطرح گردیده، می‌توان اشاره کرد.

هم زمانی تصویب قوانین کیفری با حوادث جنایی را در «طرح اصلاح قانون نحوه مجازات اشخاصی که در امور سمعی و بصری فعالیت غیر مجاز می‌نمایند» می‌توان مشاهده کرد. این قانون در واکنش به احساسات جریحه دار شده مردم پس از تکرار و توزیع سی‌دی حاوی تصاویر مستهجن هنرپیشه جوانی تصویب شد. اصلاح قانون مزبور بدون این که کمترین مخالفتی با آن از سوی کارشناسان مربوطه به عمل آید، در فضای احساسی صورت گرفت. به دیگر سخنی فضای جو زده و احساسی ناشی از عجله برای تصویب قانون که به زعم آنها اگر قانون تصویب گردد- همه مشکلات حل خواهد شد - هرگونه نقد سازنده را برای جلوگیری از تصویب قانون مزبور سلب نمود.

ماجرای قتل‌های موسوم به «پل مدیریت» و «قتل قوی ترین مرد ایران در کرج» و بازتاب گسترده رسانه‌ای آن، بحث ناامنی‌های ناشی از این گونه جرم‌های خشونت بار و ضرورت برخورد قاطع با آن را در تیر ماه ۱۳۹۰ به یک مطالبه عمومی تبدیل کرده و حاکمیت رویکرد احساسی و هیجانی نظام قانونگذاری ایران، این بار، در تصویب یک فوریت «طرح تشدید مبارزه با جرایم خشونت بار» بروز عینی یافت.

تحلیل شرایط و بسترهای پیشنهاد و تصویب طرح «قانون ممنوعیت به کارگیری تجهیزات دریافت از ماهواره» بیانگر فضای احساسی حاکم بر این فرآیند است. طرفداران مداخله کیفری در حوزه استفاده از تجهیزات ماهواره، مبارزه با تهاجم و شیخون فرهنگی را - با پوشش رسانه‌ای آن - از جمله اهداف تصویب آن اعلام کرده‌اند. در حالی که پژوهش علمی در زمینه تأثیر احتمالی این مداخله در کاهش استفاده از تجهیزات دریافت ماهواره و نیز پیامدها و عواقب اجتماعی، سیاسی و جرم شناختی آن انجام نشده بود.

جلوه‌های دیگری از این گونه تأثیر رسانه‌ای در ایران را می‌توان در پوشش گسترده رانت‌خواری و موارد سوءاستفاده از قدرت و جرم-های ارتكابی «آقازاده‌ها» و بعضی دولت‌مردان یا رد پای آنان در بعضی پرونده‌های کلان مفاسد اقتصادی موسوم به «بیمه ایران»، «استانداری تهران»، «تخلف بانکی سه هزار میلیارد تومانی گروه امیرمنصور آریا»، «بابک زنجانی» و غیره در سال‌های اخیر مشاهده کرد. این اقدام رسانه‌ها در طول سال‌های اخیر سهم به‌سزایی در حساس کردن افکار عمومی و دولت مردان نسبت به ماهیت، وسعت و دامنه فعالیت‌های این افراد و آثار مخرب و ویرانگر آنها بر اجتماع داشته است. تحت تأثیر افشاگری‌های اولیه بود که تشکیل «کمیته مبارزه با مفاسد اقتصادی» در سطح رؤسای قوای سه گانه و وضع قوانین و مقررات جدید با هدف تعریف مفاسد اقتصادی، جرم‌انگاری مصادیق آن، مقابله با سوءاستفاده از قدرت و موقعیت شغلی و پیشگیری از فساد اداری در دستور کار قوای اجرایی، تقنینی و قضایی قرار گرفت.

ج) آثار زبان‌بار برخی جرایم فراملی

برخی از جرایم دارای جنبه فراملی که هم آثار زبان‌بار فراوان دارند و هم نظام‌های حقوق کیفری ملی در مبارزه مؤثر با آنها ناتوان هستند از جمله جلوه‌های بازگشت به سزاگرایی در نظام‌های حقوق کیفری ملی نظیر ایران به‌شمار می‌روند. بازگشت به سزاگرایی نتایج

دیگری نیز همچون جرم‌انگاری موسع و حداکثری و ابهام‌آمیز را نیز به دنبال داشته است. برای نمونه، حقوق کیفری موادمخدر در زمینه قاچاق از سیاست شدت عمل و سرکوبی پیروی می‌کند. با نگاهی به مقررات سه دهه اخیر ایران در زمینه مواد مخدر (تصویب قانون مبارزه با مواد مخدر در سال ۱۳۶۷ و اصلاح آن در سال‌های ۱۳۷۶ و ۱۳۸۹) می‌توان دریافت که مسیر تحول سیاست مبارزه با این پدیده مجرمانه، به سوی سیاست کیفری (سختگیری) بدون این که تشدید کیفرهای قبلی، موفقیتی را در این خصوص نشان دهد، جهت یافته است. هرچند که دولت یازدهم پیرو فشارهای سازمان‌های حقوق بشری، در صدد تدوین لایحه و ارایه آن به مجلس در راستای عادلانه کردن کیفر مجرمین پدیده قاچاق مواد مخدر بوده و تاحدودی همراه با تغییر بوده است.

نمونه جرم‌انگاری موسع و ابهام‌آمیز در مقررات ایران به عنوان یکی از آثار بازگشت به سزاگرایی، از جمله در ماده ۱۲ قانون مبارزه با قاچاق انسان مصوب سال ۱۳۸۳ وجود دارد. بر اساس این ماده، «سازمان‌یافتگی» موجب مجرمانه قلمدادشدن برخی از جلوه‌های قاچاق انسان است که به دلیل عدم توسل مرتکب به شیوه‌های زایل‌کننده رضایت یا فقدان عنصر فراملی از گستره‌ی ماده ۲۱ خارج هستند. از این رو، در حقوق ایران، سازمان‌یافتگی وضعیتی است که موجب مجرمانه تلقی شدن اعمالی است که ذاتاً غیرمشروع نیستند. زیرا بر اساس این قانون، عبور دادن و حمل یا انتقال مجاز افراد برای مقاصدی که ذاتاً غیرمشروع نیست، مانند ازدواج، جرم‌انگاری شده است. بنابراین، صرف سازمان‌یافته بودن اقدامات مرتکب باعث جرم‌انگاری این اقدامات شده است. نتیجه این که، قانون‌گذار ایران از «سازمان‌یافتگی» به عنوان ابزاری برای جرم‌انگاری موسع و افراط‌گونه سود برده است (ذاقلی، ۱۳۸۹، ص ۹۷ و ۹۸).

۱ - ماده‌ی ۲ قانون مبارزه با قاچاق انسان: «اعمال زیر در حکم «قاچاق انسان» محسوب می‌شود: الف. تشکیل یا اداره‌ی دسته یا گروه که هدف آن انجام امور موضوع ماده (۱) این قانون باشد؛ ب. عبور دادن (خارج یا وارد ساختن و یا ترانزیت)، حمل یا انتقال مجاز یا غیرمجاز فرد یا افراد به‌طور سازمان‌یافته برای فحشاء یا سایر مقاصد موضوع ماده (۱) این قانون هر چند با رضایت آنان باشد؛ ج. عبور دادن (خارج یا وارد ساختن و یا ترانزیت)، حمل یا انتقال غیرمجاز افراد به قصد فحشاء هر چند با رضایت آنان باشد.»

۲ - ماده‌ی ۱ قانون مبارزه با قاچاق انسان: «قاچاق انسان عبارت‌ست از: الف. خارج یا وارد ساختن و یا ترانزیت مجاز یا غیرمجاز فرد یا افراد از مرزهای کشور با اجبار و اکراه یا تهدید یا خدعه و نیرنگ و یا با سوءاستفاده از قدرت یا موقعیت خود یا سوءاستفاده از وضعیت فرد یا افراد یادشده، به قصد فحشاء یا برداشت اعضاء و جوارح، بردگی و ازدواج؛ ب. تحویل گرفتن یا انتقال دادن یا مخفی نمودن یا فراهم ساختن موجبات اخفاء فرد یا افراد موضوع بند (الف) این ماده پس از عبور از مرز با همان مقصود.»

نتیجه‌گیری

در طول تاریخ حقوق کیفری، سیاست جنایی جوامع مختلف، برای مواجهه با پدیده مجرمانه رویکردهای متفاوتی اتخاذ کرده است. هرکدام از این رویکردها مولود عوامل و زمینه‌هایی است که در بستر زمان خود بر جامعه حکمفرما بوده و برگرفته از مبانی نظری گاه متمایل به شدت برخورد با مجرم و گاه متمایل به تسامح و تساهل در قبال اوست.

کیفرگرایی-به‌عنوان یکی از رویکردهای رایج معاصر- برخاسته از عوامل اقتصادی، جرم‌شناسی و سیاسی زمانه خود و بر سه نظریه سزادهی، بازدارندگی و ناتوان‌سازی مبتنی است. با مطالعه در پهنه قوانین جزایی ایران، می‌توان جلوه‌های تأثیرگذاری این الگو و تمایل مقنن به رویکرد کیفرگرایی را در جرم‌انگاری، کیفرگذاری و تنظیم مواد مختلف قانون، مشاهده کرد. البته گرایش به این رویکرد، گاه رو به فزونی و گاه رو به کاستی نهاده و در قوانین جزایی مختلف، یکسان نبوده است. موج جرایم به‌ویژه جرایم خشونت‌آمیز، افراط در استفاده از مجازات‌های اصلاح‌گر، پراکندگی مجازات، عدم تناسب جرم و مجازات، گسترش اختیارات مقامات قضایی و اجرایی و تبعیض‌های قضایی اعمال شده در پرتو اجرای اندیشه‌های اصلاح‌گرایانه از عوامل اصلی گرایش به منش‌های سزاگرایانه در دوره معاصر بوده است.

قانون گذار ایران، در سه دهه گذشته به انگیزه کاهش جرم، در موارد مختلف، اقدام به تشدید کیفرهای قبلی یا جرم‌انگاری‌های جدید با کیفرهای سزاگرایانه نموده است. بی‌توجهی به محدودیت‌های موجود برای جرم‌انگاری و تکیه صرف به توجیهات نظری و فلسفی در توسل به ساز و کار جرم‌انگاری و تشدید کیفرها بدون مبنای علمی جرم‌شناختی و کیفرشناختی می‌تواند حقوق کیفری را با چالش جدی رو به رو ساخته و مشروعیت و جایگاه و نقش آن را به پرسش بکشانند. «هگل» معتقد است: «کیفر چیزی نیست جز یکی از نمودهای جرم، یعنی نیمی از جرم است که نیمه دیگر آن را ایجاب می‌کند.» مروری بر تاریخ تحولات کیفری گواه این امر است که صرف شدت و خشونت عمل ارتكابی، نمی‌تواند مبنای مناسبی برای مداخله کیفری و یا تشدید کیفری باشد. بلکه علاوه بر آن، باید امکان تأثیرگذاری و اثر بخشی مداخله کیفری از یک طرف، و تشدید کیفرهای قبلی از طرف دیگر نیز، اندیشید؛ از این رو، قانونگذار به جای تشدید کیفر، باید سیاست پیشگیرانه به منظور جلوگیری از وقوع جرم اتخاذ نماید. به این ترتیب، می‌توان گفت مداخله کیفری و تشدید کیفرها بیش از آن که فایده‌مند باشد، خود زمینه تشدید خشونت و ترغیب بزه‌کار را فراهم نماید. حقوق کیفری بدون پایبندی به اصل حداقل بودن حقوق کیفری، به مثابه ی جنگجویی است که همواره در حال شمشیر کشیدن است. بدیهی است در چنین وضعیتی، اگرچه ظرفیت‌های کیفری مراجع سیاستگذار و مجری قوانین کیفری به وفور آزاد شده، به مرحله اجرا در می‌آید، اما نه تنها توانایی و مهارت مراجع رسمی جهت استفاده از سایر ظرفیت‌های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و غیره کاهش خواهد یافت، بلکه دور نیست زمانی که شهروندان نیز پرداخت هزینه‌های کیفری را، جزیی از هزینه‌های معمول زندگی در ساخت سیاسی، حقوقی جامعه خود تلقی می‌کنند؛ در این صورت، تحمل یا تصور شمول کیفر نسبت به شهروندان هیچ کدام از اهداف نظام دادگری کیفری را محقق نخواهد کرد. بر این اساس، هم چنان که «هابز» بیان نموده است: «حاکم مدنی شمشیر دادگری را به صورت ناپیوسته به کار می‌برد، چنان که گویی مثل چیز داغی، نمی‌تواند آن را پیوسته در دست نگه دارد.»

فهرست منابع

۱. آشوری، محمد، (۱۳۸۰)، آیین دادرسی کیفری، جلد اول، تهران، انتشارات سمت.
۲. بکاریا، سزار، (۱۳۷۴)، رساله جرایم و مجازات‌ها، ترجمه محمدعلی اردبیلی، تهران، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
۳. پرادل، ژان، (۱۳۸۱)، تاریخ اندیشه‌های کیفری، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، تهران، انتشارات سمت.
۴. جوان جعفری، عبدالرضا و ساداتی، محمدجواد، (۱۳۹۰)، از سزاگرایی کلاسیک تا سزاگرایی نوین (ارزیابی اندیشه سزاگرایی)، مجله آموزه‌های حقوق کیفری، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، دوره جدید، شماره ۲، صص ۱۴۸-۱۱۹.
۵. _____، (۱۳۹۱)، سزاگرایی در فلسفه کیفر، پژوهشنامه حقوق کیفری، شماره ۵، صص ۸۲-۵۹.
۶. جوانفر، عباس، (۱۳۸۴)، حبس‌زدایی ضرورتی ناگزیر، ماهنامه اصلاح و تربیت، سال چهارم، شماره ۴۶.
۷. داودی گرمارودی، هما، (۱۳۸۴)، مکتب نئوکلاسیک نوین و احیای رویکرد سزادهی، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۶۱.
۸. ذاقلی، عباس، (۱۳۸۹)، قاچاق انسان، تهران، انتشارات میزان.
۹. رایجیان اصلی، مهرداد و میرمجیدی، سیدسپیده، (۱۳۹۰)، جلوه‌هایی از آموزه نئوکلاسیسم نوین در سیاست جنایی ایران، فصلنامه دیدگاه‌های حقوق قضایی، شماره ۵۴، صص ۶۰-۳۳.
۱۰. صابری، علی، (۱۳۹۳)، قرائت‌های معاصر از سزاگرایی، مجله مطالعات حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دوره ۱، شماره ۱، صص ۱۶۴-۱۴۵.
۱۱. صفاری، علی، (۱۳۸۶)، کیفرشناسی، تهران، انتشارات جنگل.
۱۲. غلامی، حسین و افضلیان، مینا، (۱۳۸۹)، رویکردی کیفرشناختی به مبانی و کیفیت توزیع مجازات‌ها در کتاب پنجم قانون مجازات اسلامی، فصلنامه علمی-ترویجی مطالعات پیشگیری از جرم، سال پنجم، شماره ۱۶.
۱۳. فرانسیون، ژاک، (۱۳۹۰)، جنایات جنگ و جنایات علیه بشریت، ترجمه محمدعلی اردبیلی، در: اردبیلی، محمدعلی، حقوق بین‌الملل کیفری (گزیده‌ی مقالات ۱)، تهران، انتشارات میزان.
۱۴. کاتینگهام، جان، (۱۳۸۴)، فلسفه مجازات، ترجمه ابراهیم باطنی و محسن برهانی، مجله فقه و حقوق، شماره ۴، صص ۱۷۰-۱۴۷.
۱۵. کاوادیانو، میشل و دیگنان، جیمز، (۱۳۸۴)، توجیه یا دلیل‌آوری برای مجازات، ترجمه علی صفاری، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۴۲، صص ۳۲۳-۲۸۷.
۱۶. میرمحمد صادقی، حسین، (۱۳۸۳)، دادگاه کیفری بین‌المللی، تهران، انتشارات دادگستر.
۱۷. نجفی ابرندآبادی، علی حسین، و رستمی، هادی، (۱۳۹۱)، رویکرد سزاگرا به کیفر در نظریه لیبرالیسم، مجله تحقیقات حقوقی، ویژه‌نامه شماره ۱۰، صص ۵۰۰-۴۶۱.
۱۸. هیوود، اندرو، (۱۳۸۹)، مقدمه نظریه سیاسی، ترجمه عبدالرحمن عالم، تهران، انتشارات قومس، چاپ سوم.
۱۹. وایت، راب و هینز، فیونا، (۱۳۸۶)، جرم و جرم‌شناسی، ترجمه علی سلیمی، قم، انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.